پرده‌ای دیگر از ناترجمانی

نقدی بر ترجمهٔ *زبان، ذهن و فرهنگ: درآمدی کاربردی*

صالح طباطبایی

۱- مقدمه

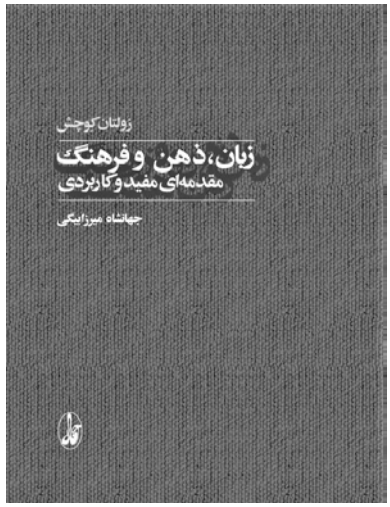

کتاب‌های زولتان کووچش[1]، استاد زبان‌شناسی دانشگاه اتوش لوراند[2] در بوداپست مجارستان، دربارهٔ زبان‌شناسی شناختی و خرده‌نظریه‌های آن، چون نظریه‌های مقوله‌بندی، قالب، استعارهٔ مفهومی، فضاهای ذهنی و آمیختگی مفهومی، به دلیل بیان روشن مطالب و اتکا بر مثال‌های فراوان کاربردی از آثاری‌اند که جای خود را همچون متون اصلی این رشته گشوده‌اند. ازاین‌رو، جای شگفتی نیست که برخی از این آثار در سالیان اخیر به زبان فارسی ترجمه شده باشند. در این میان، از کتاب سودمند کووچش با عنوان *زبان، ذهن و فرهنگ: درآمدی کاربردی*[3] (۲۰۰۶) نیز که به کوشش انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر، و متعاقباً همچون یکی از منابع اصلی درس «زبان، شناخت و فرهنگ» در دورهٔ دکتری زبان‌شناسی شناختی در دانشگاه‌های کشورمان معرفی شده، ترجمه‌ای فارسی به انتشار درآمده است. در این نوشتار پس از معرفی اجمالی کتاب اصلی، به نقد و بررسی این ترجمهٔ فارسی می‌پردازیم.

زبان، ذهن و فرهنگ: درآمدی کاربردی، چنان‌که از عنوانش برمی‌آید، کوششی کاربردی به منظور برقراری پیوند میان قلمروهای زبان‌شناسی، علوم شناختی و مردم‌شناسی است. نویسنده کوشیده است تا از منظر زبان‌شناسی شناختی این سه قلمروِ به‌ظاهر جداگانه را با یکدیگر درآمیزد و از این رهگذر توضیح دهد که آدمیان چگونه به واسطهٔ زبان و بر پایهٔ قابلیت‌های شناختی خود می‌توانند مفهوم‌سازی کنند و بدین طریق از درون و در میان

فرهنگ‌ها به مفاهمه با یکدیگر بپردازند. کووچش (۲۰۰۶:۲۴) دربارهٔ هدفی که در این کتاب در پی آن است چنین می‌نویسد:

> در این کتاب نشان خواهم داد که می‌توان، بر پایهٔ یافته‌های زبان‌شناسی شناختیِ چند دههٔ گذشته، وصف یک‌پارچه‌ای نه‌فقط از معنای زبان‌شناختی بلکه همچنین از معنا در گسترهٔ وسیعی از پدیدارهای اجتماعی و فرهنگی ارائه داد. این نکته را پیش خواهم کشید که زبان‌شناسی شناختی بسی بیش از آنچه معمولاً بسیاری— هم از درون این رشته و هم از بیرون آن— می‌پندارند اقدام بی‌باکانهٔ فراگیر و جامعی است. وانگهی، مدعی خواهم شد که توصیف جامع «معنا» در بسیاری پدیده‌های زبانی و فرهنگی—که بناست در فصول آتی ارائه شود—از اساس مبتنی بر ظرفیت‌های شناختی‌ای است که آدمیان، در مقام فهم‌کنندگان و تولیدکنندگان زبان، مستقل از توانایی‌شان در کاربرد زبان دارند.

در فصل آغازین کتاب، دو دیدگاه عین‌گرا[۴] و تجربه‌گرا[۵] در برابر هم سنجیده، و خصوصیات هر یک به‌تفصیل برشمرده شده‌اند. در واقع، فصل نخست، به تعبیری، دعاوی کلی نویسنده را بر ضد دیدگاه عین‌گرا در بردارد: (۱) فرایندهای ذهنی (توجه، تمرکز، حافظه، حل مسئله و...) در پردازش پدیده‌های زبانی و غیرزبانی عمدتاً یکسان‌اند. (۲) واقعیت از آغاز ساختارمند نیست، بلکه واقعیت بر ذهن فروافکنده می‌شود و ذهن آن را به‌واسطهٔ فرایندهایی شناختی، چون مقوله‌بندی و استعاره‌های مفهومی، خلاقانه بازمی‌آفریند. بخش عمده‌ای از این بازآفرینی ناشی از نظام زبان است. پس زبان می‌تواند بر نحوهٔ اندیشه تأثیر گذارد (نسبیت زبانی). (۳) نمی‌توان همواره معنای مقوله‌ها را با تعاریف مبتنی بر شروط لازم و کافی دریافت. (۴) ادراک آدمی بدن‌مند است: درخت را «ایستاده» تجربه می‌کنیم زیرا بدن خود را ایستاده می‌یابیم؛ درخت را «بلند» تجربه می‌کنیم زیرا بلندی‌اش را با قامت انسان می‌سنجیم. (۵) زبان پیمانهٔ[۶] مستقل و خودمختاری در ذهن نیست، بلکه میان قوهٔ نطق و سایر قوای شناختی پیوند وثیقی برقرار است. (۶) تعبیرِ[۷] خاصِّ کاربر زبان از موقعیت است که صدق جمله را تعیین می‌کند، نه تناظر جمله با موقعیت. و... اینها بخشی از دعاوی اصلی نویسنده‌اند که می‌کوشد آنها را در خلال فصول بعدی کتاب به کرسی نشاند. بر این اساس، عمدهٔ سرفصل‌های بعدی شامل این مباحث و نظریه‌ها می‌شوند: نظریه‌های مقوله‌بندی و نظریهٔ سرنمون[۸]، فرضیهٔ سپیر-وُرف[۹] و نسبیت زبان‌شناختی، رده‌بندی و نظریهٔ شناختی «سطح پایهٔ» ایلینور رُش[۱۰]، معناشناسی قالب‌بنیاد فیلمور[۱۱]، مجاز مُرسَل همچون فرایندی شناختی، نظریهٔ استعارهٔ مفهومی بدن‌مند

لیکاف و جانسن، ابعاد تنوع درون‌فرهنگی و میان‌فرهنگی استعاره و مجاز، طرح‌واره‌های تصوری، فضاهای ذهنی، نظریهٔ آمیختگی مفهومی[۱۲] فوکونیه[۱۳] و ترنر[۱۴] و سازوکار آن، و، سرانجام شمه‌ای از خطوط اصلی دستور شناختی رونالد لنگاکر.[۱۵] بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که کتاب *زبان، ذهن و فرهنگ* در هفده فصل سراسر قلمرو زبان‌شناسی شناختی معاصر را گاه به‌اختصار و گاه با تفصیل بیشتر مرور کرده باشد. آنچه به این بررسی فراگیر اهمیت می‌بخشد شیوهٔ کاربردی ارائهٔ نظریه‌ها در این کتاب است. کووچش در کتابش به نظریه‌پردازی محض بسنده نمی‌کند و هر بحث نظری را با مثال‌های متعدد و گویایی از پژوهش‌های کاربردی توضیح می‌دهد. تمرین‌های متنوع و پرسش‌های گاه چالشی در پایان هر یک از فصول کتاب این جلوهٔ کاربردی کتاب را دوچندان می‌سازد. بااین‌همه، شاید در این کتاب جای آن بود که به پژوهش‌های عصب‌روان‌شناختی‌ای که در دههٔ اخیر، در برخی از زمینه‌های مرتبط، چون استعاره‌های مفهومی بدن‌مند، انجام شده‌اند نیز اشاره‌ای می‌شد (دراین‌باره مثلاً بنگرید به عزیززاده و همکاران، ۲۰۰۶).

کوتاه سخن آنکه کتاب *زبان، ذهن و فرهنگ*، با داشتن خصوصیات متمایزی که به پاره‌ای از مهم‌ترین آنها اشاره شد، می‌تواند متن درسی مناسبی برای آشنایی دانشجویان زبان‌شناسی شناختی با نظریه‌ها و مباحث اصلی این رشته باشد. بنابراین، جای شگفتی نیست که این اثر کاربردی در سال‌های اخیر با عنوان *زبان، ذهن و فرهنگ: مقدمه‌ای مفید و کاربردی* به قلم آقای جهانشاه میرزابیگی ترجمه، و چاپ نخست آن در پاییز ۱۳۹۵ از سوی انتشارات آگاه روانهٔ بازار شده است. اما این ترجمهٔ فارسی ــ که از این پس آن را به اختصار «ترجمه» می‌خوانیم ــ به لحاظ صوری و از نظر دقت و صحت محتوایی مشکلات فراوان و بنیادینی دارد و بدتر از آن اینکه اتکای شماری از دانشجویان زبان‌شناسی شناختی به این ترجمه موجب شده است که گاه اشتباهات بزرگی حتی به درون اصطلاحات رایج میان برخی از دانشجویان این رشته وارد شود، چنان‌که پس از این به آن اشاره خواهد شد. عمدهٔ مشکلات این ترجمه را می‌توان به‌اجمال چنین خلاصه کرد: لغزش‌های صوری شامل غلط‌های املایی نازیبا، و ضبط نادرست اسامی خاص؛ و اشتباهات محتوایی شامل برگردان نادرست واژه‌های تخصصی و غیرتخصصی، اشتباهات آشکار در برگردان فارسی جملات، و برگردان‌های مبهم و گاه یکسره بی‌معنا.

۲- بررسی جنبه‌های صوری ترجمه

آشکارترین خطاهای ترجمه لغزش‌های عجیبی است که در ابعاد صوری آن به وقوع پیوسته

است. ناامیدکننده‌تر آن است که چنین لغزش‌هایی خوانندهٔ فارسی را یکسره به صحت و دقت متن ترجمه بدگمان می‌سازند. این بدگمانی به‌زودی با درنگ بیشتر بر محتوای ترجمه تقویت می‌شود، چنان‌که تفصیل آن پس از این خواهد آمد. دو دسته از شاخص‌ترین لغزش‌های صوری این ترجمه عبارتند از غلط‌های املایی و ضبط نادرست اسامی خاص. در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از این لغزش‌ها بسنده می‌کنیم:

۱ـ۲ غلط‌های املایی

شاید بتوان گفت که فاحش‌ترین غلط املایی در این ترجمه نگارش نادرست همین واژهٔ «فاحش» باشد که در آن (ص۲۵، س۱۳)، به‌صورت «فاهش» درآمده است.

* واژهٔ «خسیس» دوبار در صفحهٔ ۱۳۲ (سطرهای ۲۰ و ۲۳) به‌صورت نادرست «خصیص» نوشته شده است.

* واژهٔ «اسراف‌کار»، صفحهٔ ۱۳۳، سطر ۹، به‌صورت «اصراف‌کار» آورده شده است.

* «کاشف پرتغالی» (کاشفی اهل کشور پرتغال) در صفحهٔ ۴۳۵، سطر اول، به‌صورت «کاشف پرتقالی» (کاشفی به رنگ پرتقالی!) آمده است.

۲ـ۲ ضبط نادرست اسامی خاص

* در ص۹۴، سطر ۹، نام نقاش امپرسیونیست شهیر فرانسوی، پی‌یر اُگوست رنوآر به‌خطا به‌صورت «آگوسته رِنووا» ضبط شده است.

* مترجم در ص۶۱، سطرهای ۱۲ و ۱۳، هنگام ذکر نام ایلینور رُش هایدر روان‌شناس شناختی شهیر و استاد روان‌شناسی دانشگاه برکلی، به‌جای هایدر، دو بار صورت عجیب «حیدر» را آورده که یکسره نادرست و نامربوط است.

* در ص۵۶۹، سطر ۵، عنوان رمان *در جاده* اثر جک کِرُواک، داستان‌نویس آمریکایی، به‌خطا به‌صورت «کروواک در جاده» آورده شده است. به‌نظر می‌رسد که مترجم نام نویسنده را در عبارت Kerouac's *On the Road* در متن اصلی بخشی از عنوان رمان پنداشته باشد.

* در ص۵۲، سطر ۲۱، عنوان نمایش‌نامهٔ معروف ویلیام شکسپیر *رؤیای شب نیمهٔ تابستان* به‌خطا به‌صورت «*یک خواب در اواسط تابستان*» آورده شده است.

* در ص۵۲، سطر ۱۸، *خانهٔ غم‌زده* رمان چارلز دیکنز به‌خطا *خانهٔ مردگان ثبت شده*.

* در ص۵۲، سطر آخر، مترجم به‌جای عنوان *ترانهٔ زندان رِدینگ* سرودهٔ اسکار وایلد عنوان بی‌معنا و عجیب ترانهٔ «خواندنِ هدف» را آورده است. آشکارست که واژهٔ gaol (به معنای

زندان) را به‌جای goal (به معنای هدف)، و نام زندان قدیمی Reading در برکشر انگلستان را، که مدتی وایلد در آنجا زندانی بود (۱۸۹۷-۱۸۹۵)، به‌جای reading (به معنای خواندن) گرفته است.

* در ص۱۹۹، سطر ۱۰، خطای عجیب دیگری به وقوع پیوسته است: عنوان برنامهٔ زندهٔ Larry King Live (برنامهٔ زندهٔ لری کینگ) در شبکهٔ تلویزیونی سی.ان.ان.، که لری کینگ، مجری-کارشناس سرشناس و فقید آن شبکه اجرایش می‌کرد، به‌خطا «زندگی شاهانهٔ لاری»خوانده شده است.

* نام روپرت مِرداک، سرمایه‌دار معروف آمریکایی و صاحب امپراتوری رسانه‌ای بارها به‌صورت مردوخ آورده شده است. این فهرست همچنان می‌تواند ادامه یابد، ولی به‌نظر می‌رسد که همین اندازه کافی باشد تا روشن شود که وضع ضبط اسامی خاص در این ترجمه چگونه است. نکته‌ای که می‌ماند آن است که گاهی مترجم اسم خاصی را به‌جای اسم عام گرفته و تشخیص نداده است که آن را باید به‌صورت اسم خاص برگرداند. مثال این مشکل در ص۸۵، سطر ۲۱، روی داده است. در اینجا سخن از یک بازی مرسوم به نام اکتیویتی[۱۶] است که در آن، کلمه‌ای را به سه شیوهٔ شفاهی، پانتومیم یا با رسم نقاشی برای دیگران توضیح می‌دهند تا آن کلمه را حدس بزنند. اما مترجم درنیافته است که اکتیویتی نام بازی خاصی است؛ از این رو، آن را به «یک بازی خانوادگی» برگردانده است: «دربارهٔ یک بازی خانوادگی فکر کنید. هنگام این بازی، کدام واژه‌ها را می‌توانید راحت‌تر بکشید، با لال‌بازی اجرا کنید یا با عبارت‌هایی توضیح دهید؟»

۳ـ بررسی جنبه‌های محتوایی ترجمه

۱ـ۳ برگردان‌های نادرست واژه‌های تخصصی و غیرتخصصی

* در ص۱۶۶، در سطرهای ۲۱ و ۲۳، و در ص۱۶۷، سطرهای ۲-۷ و ۱۵، مترجم بارها اصطلاح تخصصی vehicle را در زبان‌شناسی به‌خطا به «وسیلهٔ نقلیه» برگردانده، و این در حالی است که او در بخش‌های دیگر این ترجمه، عبارت «وسیلهٔ نقلیه» را بر خودرو و مانند آن اطلاق کرده است (مثلاً ص۷۱، سطر ۲۲). معادل درست اصطلاح مذکور «محمل» است (ن.ک. افراشی، ۱۳۹۷: ۱۲۵ و ۱۳۰)، و مراد از آن همان است که در علم بلاغت سنتی، «مستعار منه» خوانده می‌شد. توضیح اینکه استعاره آن است که چیزی (چون «الف») را چیز دیگری (چون «ب») بینگاریم، هنگامی که معمولاً شباهتی میان «الف» و «ب» وجود داشته باشد. در این صورت، «الف» موضوع[۱۷]/مقصد[۱۸] (مستعار

له)، و «ب» محمل[۱۹]/مبدأ[۲۰] (مستعار منه) خوانده می‌شوند. مثلاً در استعارهٔ «زندگی سفر است» زندگی موضوع/مقصدِ استعاره و سفر محمل/مبدأ آن است (ن.ک. گوتلی، ۲۰۱۰: ۳۶۳).

* در سراسر کتاب (ازجمله در ص۲۱ سطر ۸، و در فصل یازدهم به‌صورت مکرر)، اصطلاح literality به معنای «حقیقت» (در برابر مَجاز) و اصطلاح literal به معنای «حقیقی» (در برابر مَجازی[۲۱]) به‌ترتیب به «لفظی‌بودن» و «لفظی» برگردانده شده است.

* در ص۱۷، سطر اول و ص۱۹، سطر ماقبل آخر، اصطلاح truth به معنای درستی یا صدقِ (گزاره) به‌خطا به «حقیقت» برگردانده شده است.

* در ص۱۲۲، سطرهای ۱۱ و ۱۵، و در ص۱۲۳، سطرهای ۷، ۹ و۱۸، اصطلاح تخصصی hedge به‌معنای عبارات یا قیود «تردیدنما» به‌خطا به معنای عمومی «پرچین»برگردانده شده که یکسره نامربوط و بی‌معناست. جرج لیکاف نخستین‌بار «تردیدنما» (hedge) را چنین تعریف کرد: «کلماتی که کارشان آن است که چیزها را کمابیش مبهم سازند» (ن.ک. لیکاف، ۱۹۷۲: ۱۸۳-۲۲۸). در مبحث کاربردشناسی، به عبارات یا قیودی چون شاید، ای بسا، انگاری، به‌گمانم، که به منظور بیان عدم قطعیت یا ابهام در کلام به کار می‌روند «تردیدنما» می‌گویند (ن.ک. هایلند، ۱۹۹۸ : ۱).

* در ص۷۳، سطر ۹، در ضمن بحث «مقوله‌بندی»، در برابر اصطلاح تخصصی unique beginner به معنای «مبدأ/آغازگر یکتا»، برگردان یکسره نادرست و بی‌ربط «جدّ مشترک» آورده شده است. توضیح آنکه «مبدأ/آغازگر یکتا» در مقوله‌بندی زیست‌شناختی فراگیرترین عنوانی است که همهٔ طبقه‌ها یا دسته‌های آن مقوله زیرمجموعهٔ آن شمرده می‌شوند. گاهی اصطلاحاً می‌گویند که «مبدأ/آغازگر یکتا» سطح صفر مقوله‌بندی است که غالباً نام جداگانهٔ خاصی در زبان برایش در دست نیست (برای آگاهی بیشتر دراین‌باره ن.ک. کوهن و لِفِور، ۲۰۰۵: ۱۱۰).

* در ص۲۱۵، سطرهای ۱۸-۱۹، در برگردان جملهٔ زیر

Finally, orientational metaphors are used to make several metaphors coherent with one another.

چنین آورده شده است: «سرانجام، استعاره‌های *هستی‌شناسی* برای اینکه چند استعاره را با هم متحد سازند به کار می‌روند.»

اما برابرنهادهٔ اصطلاحی که اینجا به‌خطا به «استعاره‌های هستی‌شناسی» برگردانده شده

در واقع، «استعاره‌های جهتی» است (برای آگاهی بیشتر دربارهٔ «استعاره‌های جهتی» ن.ک. لیکاف و جانسون، ۱۳۹۹/۱۹۸۰: ۳۷-۴۹).

* خطیرترین و، درعین‌حال، پربسامدترین اشتباه مترجم در برگردان واژه‌های تخصصی درخصوص اصطلاح metonymy است. او در سراسر ترجمه‌اش (ازجمله در جای‌جای فصل هفتم) این اصطلاح آشنا را به‌خطا به «کنایه» برگردانده است. این خطای عجیب متأسفانه موجب می‌شود که برخی از دانشجویان تازه‌وارد رشتهٔ زبان‌شناسی شناختی از همان آغاز کار، مفهوم یکسره نادرستی را در ذهن خود جای‌گیر سازند و ای‌بسا در مراحل بالاتر تحصیل دچار تعارض شوند. اصطلاح مذکور در زبان‌شناسی شناختی، بر مَجاز مُرسَل اطلاق می‌شود.[۲۲] به دیگر سخن، در زبان‌شناسی شناختی، اصطلاح metaphor بر نوعی از مَجاز مرسل که «استعاره» خوانده می‌شود، و اصطلاح metonymy بر سایر انواع مَجاز مرسل اطلاق شده است.

چنین لغزش‌های آشکاری در برگردان واژه‌ها محدود به چند نمونهٔ بالا و منحصر به اصطلاحات تخصصی زبان‌شناسی نیستند، بلکه به‌فراوانی حتی درخصوص برگردان واژه‌های عمومی یا غیرتخصصی نیز دیده می‌شوند. به مثال‌های زیر بنگرید:

* مترجم در ترجمه‌اش بارها صفت spatial را ــ در اینجا به معنای مکانی یا مکان‌مند ــ به «فضایی» برگردانده و، درنتیجه، در برابر جملهٔ We are spatial beings (ما موجوداتی مکان‌مندیم) از متن اصلی چنین برگردان عجیبی را برساخته است: «ما موجودات فضایی هستیم»! (ص۲۵، س۲۳). گاهی نیز اصلاً واژهٔ spatial را بدون ترجمه رها کرده و در برابر

The consequences of such a *spatial* system for cognition are far-reaching.

چنین برگردانی را آورده است: «پیامدهای یک‌چنین نظام فراگیری در شناخت گسترده است.» (ص۲۷، س۴). آشکارست که واژهٔ مذکور در ترجمهٔ فارسی حذف شده.

* خطای پیش‌گفته همراه با بدخوانی متن اصلی آشکارا در برگردان عبارت geocentric absolute spatial reckoning system (به معنای «نظام برآورد مکانی زمین‌مرکزی مطلق») نمود یافته است. مترجم این عبارت را چنین ترجمه کرده است: «نظام هندسی مطلق محاسبهٔ فضایی» (ص۲۷، س ۱۷). پیداست که geocentric (به معنای زمین‌مرکزی) را به‌خطا geometric خوانده و آن را به «هندسی» برگردانده است.

* بدخوانی متن اصلی باز در ترجمهٔ جملهٔ زیر جلوه یافته است:

This means that basic color terms emerge in a *universal* sequence in every

language.

برگردان دقیق جملهٔ بالا چنین چیزی است: «معنایش آن است که رنگ‌واژه‌های پایه در هر زبانی با ترتیبی همگانی (جهانی) ظاهر می‌شوند.» اما مترجم آن را چنین ترجمه کرده است: «این بدان معنی است که اصطلاح‌های پایهٔ رنگ در هر زبان در یک توالی تکاملی پدید می‌آیند» (ص۵۵، سطرهای ۲۰-۲۱). آشکارست که در این برگردان نارسا، واژهٔ universal به‌خطا به «تکاملی» ترجمه شده است.

* گاهی نیز برگردان فارسی حاوی نقیض‌گویی آشکار است و، بااین‌حال، مترجم از خود نپرسیده که چگونه وجود چنین تناقض واضحی در متن امکان‌پذیر شده است. به این مثال بنگرید: «رنگ‌های کانونی از لحاظ مفهومی جهانی هستند ــ گرچه هیچ نامی برای آنها در هیچ زبانی وجود ندارد. در همهٔ زبان‌هایی که مطالعه شده‌اند دیده شده‌اند» (ص۵۵، سطرهای ۱۶-۱۸). چگونه ممکن است که هیچ نامی برای رنگ‌های کانونی در هیچ زبانی نباشد، ولی، درعین‌حال، در همهٔ زبان‌هایی که مطالعه شده‌اند دیده شده باشند؟ در واقع، در متن اصلی، چنین آمده است:

The focal colors are universal conceptually-even if there is no name for them in every language. They were found in all the languages that were studied.

برگردان دقیق آن می‌تواند چنین باشد: «رنگ‌های کانونی مفهوماً جهانی‌اند ــ ولو آنکه (حتی اگر) در همهٔ زبان‌ها، نامی برای‌شان نباشد. [اما] در همهٔ زبان‌هایی که بررسی شدند وجود داشتند.» آشکارست که مترجم معنای even if را درنیافته و، درنتیجه، جملات را به چنان صورت نقیض‌گویانه‌ای برگردانده است.

* در ص۲۳، سطر ۱۵، در ترجمهٔ عبارت «psychic unity of mankind» به چنین برگردانی برمی‌خوریم: «وحدت فراروانی انسان». اما چنین برگردانی نه دقیق است و نه درست. خود کووچش بی‌درنگ این اصطلاح را چنین تعریف کرده است: «ما در مهم‌ترین آگاهی‌های‌مان دربارهٔ جهان به‌صورت مفاهیم همگانی متعالی با هم اشتراک داریم. ما یک قوهٔ همگانی عقل داریم.»[۲۳] بنابراین، مفهوم عبارت بالا در اینجا «وحدت روانی/ذهنی» نوع بشر است، نه وحدت «فراروانی» آن. اصطلاح «فراروانی» در خصوص قابلیت‌ها یا پدیده‌هایی چون ذهن‌خوانی و روشن‌بینی به‌کار می‌رود و آشکارا اینجا موردنظر نبوده است.

* در ص۲۱، سطرهای ۱۰-۱۲، مترجم چنین آورده است: «وقتی مردم طرفین یک

مکالمه را دو حریف می‌دانند و رفتارهای آنان را با حمله و دفاع تعریف می‌کنند، تعبیر آنها از این موضوع چیزی است که در جنگ و نبرد جریان دارد».[۲۴] آنچه مترجم به «مکالمه» برگردانده، در اصل، argument (به معنای احتجاج، جر و بحث، مباحثه) بوده است. آشکارست که مردم طرفین هر «مکالمه»ای (چون سلام و احوال‌پرسی) را همچون طرفین جنگ نمی‌پندارند!

* بی‌دقتی‌های مترجم را در برگردان واژه‌های عمومی پایانی نیست. مثلاً در ص۸۶، سطر ۴، در برگردان مثالی از سلسله‌مراتب مقولات (از کلی‌تر به جزئی‌تر) چنین آورده است: «غذا، سُس، یا ماکارونی». خواننده از دیدن این عبارت متحیر می‌شود که چگونه «سُس» در ذیل مقولهٔ کلی «غذا» می‌گنجد. اما در متن اصلی چنین آمده است:

food, sausage, or pepperoni

بله، آنچه به‌خطا «سُس» خوانده شده، در اصل، «سوسیس» بوده است. ضمناً پیداست که مترجم «پپرونی» را نیز، به سلیقهٔ خود، به «ماکارونی» تغییر داده است. او با این کار نیز مشکل تازه‌ای پدید آورده است: «ماکارونی» به لحاظ سلسله‌مراتب مقوله‌بندی نمی‌تواند ذیل عنوان «سُس» قرار گیرد.

* برگردان استعارهٔ مفهومی «رفتار مزه است» "MANNER IS TASTE" ــ که در تعبیراتی چون «شیرین‌زبان»، «بامزه»، «تلخ‌گفتار» یا «ترش‌روی» در وصف رفتار و خوی آدمیان به کار می‌رود ــ نمونهٔ عجیب دیگری از بی‌دقتی مترجم است. مترجم اینجا taste (به معنای «مزه») را به‌خطا state (به معنای «حالت») خوانده و استعارهٔ مفهومیِ «رفتار مزه است» را چنین ذکر کرده است: «رفتار حالت است» (ص۲۸۴، س۱۵).

اینها فقط شمه‌ای از خطاهای این ترجمه در برگردان واژه‌های تخصصی و غیرتخصصی بود. اما آنچه این ترجمه را بیش از پیش از اعتبار ساقط می‌سازد نمونه‌های فراوانی از ترجمه‌های نادرست، نادقیق یا نارسای جملات است. در زیر، تنها برخی از این نمونه‌ها آورده می‌شود.

۲-۳ ترجمه‌های نادرست، نادقیق یا نارسای جملات

*در بخش تمرین‌های فصل هشتم، در ذیل تمرین۲، نویسندهٔ کتاب خواسته است تا با دقت در سه جمله، استعارهٔ مفهومی مشترک میان آنها را پیدا کنیم. این سه جمله، در فارسی، چنین آمده‌اند: (ص۲۲۱، سطرهای ۱-۳، عبارت داخل قلاب از مترجم است.)

الف ـ او از جوانی‌اش محروم شد [جوان‌مرگ شد].

ب ـ یک روزی دروگر بی‌رحم به سراغت خواهد آمد.
پ ـ صدها نفر از اهالی روستا توسط دشمن قتل عام شدند.

اما خواننده از دیدن این جملات بی‌ربط درشگفت می‌شود که چگونه می‌توان استعارهٔ مفهومی مشترکی را در این سه جمله یافت. در جملهٔ پ که هیچ استعاره‌ای وجود ندارد، و در جملهٔ الف، اگر هم نشانی از مفهوم استعاری باشد، آن هیچ اشتراکی با استعارهٔ موجود در جملهٔ ب ندارد. پیداست که برگردان نادقیق و نارسای مترجم خواننده را یکسره سردرگم می‌سازد. اما ترجمهٔ دقیق این سه جمله به قرار زیر است:

الف ـ در عنفوان جوانی، تیشه بر ریشه‌اش خورد.
ب ـ روزی «دروگر مهیب» [(مرگ)] به سراغت خواهد آمد.
پ ـ صدها روستایی به دست دشمن درو شدند. [۲۵]

حال روشن می‌شود که استعارهٔ مفهومی مشترکی که نویسنده در نظر داشته چنین بوده است: «آدمی روییدنی است» (یا استعارهٔ کلان «زندگی رویش است»).

* مترجم در برگردان فارسی بخش‌هایی از فصل چهارم کتاب ــ که به نکات بحث‌برانگیزی دربارهٔ چگونگی مقوله‌بندی هنرها می‌پردازد ــ بی‌دقتی‌های بسیاری داشته است. مثلاً در ص۹۴، سطرهای ۳-۶ چنین آورده است: «مشخصهٔ عمدهٔ جنبش امپرسیونیسم این تلاش هنرمند بود که واقعیت دیداری موقعیت‌ها (منظره یا چشم انداز شهری) را با استفاده از اثرهای نور بر رنگ و با به‌کاربردن رنگ‌های روشن و *قالب‌های نقاشی از نمونه‌های مجزای رنگ* ثبت کند.»[۲۶] پیداست که برگردان جملهٔ بلند بالا چندان مفهوم نیست، ولی بخش پایانی آن، به‌ویژه عبارت «قالب‌های نقاشی از نمونه‌های مجزای رنگ» یکسره بی‌معناست. در واقع، این رشته از واژه‌های نامفهوم قرار بوده است برگردان عبارت "painting forms out of discrete dabs of color" باشد. اما مفهوم دقیق این عبارت چنین چیزی است: «درآوردن نقش شکل‌ها با استفاده از گذاشتن خرده‌های جداجدای رنگ (بر بوم)».در واقع، نقاشان امپرسیونیست، با ضربه‌های ملایم و جداجدای نوک قلم‌مو بر بوم، طرحی را که در نظر داشتند نقش می‌زدند، و این نیز همان معنایی است که از آن عبارت و واژهٔ dab فهمیده می‌شود (ن.ک. *واژه‌نامهٔ کیمبریج*، ۲۰۰۸: ۳۴۹).[۲۷]

* در فصل ۱۳ کتاب، در بحث توصیف جزئیات صحنه، نویسنده مثال‌هایی را با استفاده از along، across و through که می‌توانند جزئیات صحنه را وصف کنند آورده است. در مثال سوم با استفاده از through چنین آمده است:

The construction workers dug through the road.

کارگران ساختمانی از میان جاده، تونل حفر کردند (نقب زدند).

اما مترجم همین جملهٔ روشن را چنین نامفهوم و نادرست به فارسی برگردانده است: «کارگران ساختمانی *از طریقِ* راه زمین حفر می‌کردند»! (ص۳۸۱، س۱۰). برگردان نادرست through مثال‌های دیگری نیز دارد: «راه از *طریق* دره می‌پیچد و سپس به بالای کوه صعود می‌کند» (ص۳۸۲، س۴) که برگردان فارسی این جمله است:

The road winds through the valley and then climbs over the high mountains.

جاده از میان دره می‌پیچد و سپس از کوه‌های بلند بالا می‌رود.

* برگردان‌های نارسا در این ترجمه کم نیستند. به این جملهٔ عجیب نگاه کنید: «آنها اجازه دادند به بیل داخل خانه» (ص۵۰۴، س۳) که برگردان عبارت انگلیسی زیر است:

They let him into the room. آنها بیل را به اتاق راه دادند.

یا این برگردان فارسی ناقص را ببینید: «آنها خندیدند به او» (ص۵۰۴، س۵) که در برابر این جملهٔ انگلیسی آورده شده است:

They laughed him off the stage. آنها با خنده او را از صحنه بیرون راندند

یا این برگردان نادرست را بنگرید: «ما دستور دادیم به او بیرون از خانه» (ص ۵۰۵، س ۸):

We ordered them out of the house. .... ما به آنها دستور دادیم از خانه بیرون بروند.

* در برگردان بخشی از غزل‌وارهٔ *آزیمندیاس*،[۲۸] سرودهٔ شاعر رومانتیک انگلیسی پرسی بیش شِلی (۱۸۲۲-۱۷۹۲)، مترجم چنین آورده است: «به اعمال من نگاه، خدای بزرگ، و قطع امید کن» (ص۵۳، س۲). ولی در این بیت شلی از زبان آزیمندیاس، نام یونانی رعمسیس (رامسس) دوم، به زورمندان جهان (سران و پادشاهان) خطاب می‌کند تا به کارهای بزرگ او بنگرند و از نایل‌آمدن به جایگاهی همپایهٔ مقام او قطع امید کنند. به دیگر سخن، بر خلاف آنچه مترجم به‌خطا در برگردانش آورده، این بیت خطاب به زورمندان است، نه «خدای بزرگ»! (برای آگاهی بیشتر دراین‌باره ن.ک. فریدمن، ۱۹۸۶: ۶۳-۷۳). اگر مترجم دست‌کم به ضمیر «جمع» مخاطب ye در انگلیسی کهن توجه داشت، درمی‌یافت که در این بیت به جمعی خطاب شده است. اصل بیت شلی این است:

Look on my works, ye/ Mighty, and despair به اعمالم بنگرید، شما ای زورمندان، و نومید شوید!

پی‌نوشت‌ها:

1. Zoltán Kövecses (1946-)
2. Eötvös Loránd University
3. *Language, Mind and Culture: A Practical Introduction*
4. objectivist
5. experientialist
6. module
7. construal
8. prototype theory
9. Sapir-Whorf Hypothesis
10. Eleanor Rosch
11. Charles J. Fillmore
12. conceptual blending
13. Gilles Fauconnier
14. Mark Turner
15. Ronald Langacker
16. Activity
17. “topic”
18. “target”
19. “vehicle”
20. “source”
21. figurative

۲۲. در واقع، در علم بلاغت سنتی، دو اصطلاح جداگانه برای مجاز مرسل با علاقهٔ مجاورت (مانند کاربرد «واشینگتن» در مفهوم «دولت ایالات متحده») و با علاقهٔ جزء و کل (مانند کاربرد «انگلستان» در مفهوم «بریتانیای کبیر») وجود دارند؛ اولی metonymy و دومی synecdoche خوانده می‌شود (ماهانتا، ۲۰۰۵: ۳۳۵). اما در متون زبان‌شناسی شناختی، اصطلاح metonymy توسعاً بر این هر دو نوع مجاز مرسل اطلاق شده است (بارسلونا، ۲۰۰۵: ۶۸۰-۶۸۱). بدین ترتیب، رادن و کووچش آن را چنین تعریف کرده‌اند: «فرایندی شناختی است که در آن، هستاری (entity) مفهومی ـ که محمل (vehicle)خوانده می‌شود ـ امکان دسترسی ذهنی به هستار ذهنی دیگری را ـ که مقصد (target)خوانده می‌شود ـ در چارچوب همان حوزهٔ مفهومی فراهم سازد.» (۱۹۹۹: ۲۱).

23. “We share the most significant knowledge about the world in the form of transcendental universal concepts. We have a universal faculty of reason.”
24. “When people see the participants of *the argument* as opponents and their behavior as defending and attacking, they interpret what is going on as war or battle.”
25. a. He was cut off in his prime.
    b. One day the Grim Reaper will come for you.
    c. Hundreds of villagers have been mowed down by the enemy.
26. “The main characteristic of the work was the artists' attempt to "record the visual reality" of situations (landscape or urban scene) by making use of the effects of light on color and by using light colors and *painting forms out of discrete dabs of color*.”

27. “A dab: A small amount of a substance , or a light touch: *Can't you just put a dab of paint over the mark and cover it up*?”
28. *Ozymandias*

منابع

افراشی، آ. (۱۳۹۷). *استعاره و شناخت*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کوچش، ز. (۱۳۹۵/۲۰۰٦). زبان، *ذهن و فرهنگ: مقدمه‌ای مفید و کاربردی*. ترجمهٔ ج. میرزابیگی. تهران: نشر آگاه.

لیکاف، ج.، و جانسون، م. (۱۳۹۹/۱۹۸۰). *استعاره‌هایی که باور داریم*. ترجمهٔ ر. گندم‌کار، چاپ دوم، تهران: نشر علمی.

Aziz-Zadeh, L., Wilson, S. M.., Rizzolatti, G., & Iacoboni, M. (2006). Congruent embodied representations for visually presented actions and linguistic phrases describing actions. *Current Biology*, *16* (18), 1818–1823.

Barcelona, A. (2005). Metonymy. In Philipp Stranzy (Ed.). *Encyclopedia of linguistics*, vol.2, pp. 680-682. New York: Taylor & Francis Group.

Cambridge advanced learner's dictionary (2008). Third edition. Cambridge: Cambridge University Press.

Cohen, H. & Lefebvre, C. (Eds.). (2005). *Handbook of categorization in cognitive science*. New York: Elsevier.

Freedman, W. (1986). Postponement and perspectives in Shelley’s 'Ozymandias'. *Studies in Romanticism*, *25* (1), 63–73.

Goatly, A. P. (2010). Metaphor. In K. Malmkjær (Ed.). *The linguistic encyclopedia* (pp. 363-366). New York: Routledge.

Hyland, K. (1998). *Hedging in scientific research articles*. Amsterdam: John Benjamins.

Kövecses, Z. (2006). *Language, mind and culture: A practical introduction.* Oxford: Oxford University Press.

Lakoff, G. (1972). Hedges: A study in meaning criteria and the logic of fuzzy concepts. *Chicago Linguistic Society Papers*, *8*, 183–228.

Mahanta, D. (2005). Figurative speech. In Philipp Stranzy (Ed.). *Encyclopedia of linguistics* (vol.1, pp. 335-337). New York: Taylor & Francis Group.

Radden, G. & Kovecses, Z. (1999). Towards a theory of metonymy. In K. U. Panther & G. Radden (Eds.). *Metonymy in language and thought* (pp. 17-60). Amsterdam: John Benjamins.